ولادت ثانوی و تبدیل مزاج روحانی

در اندیشهٔ امام خمینی و مولوی

علی غفاری*
آیلار ملکی**

چکیده: تبدیل مزاج روحانی و ولادت ثانوی در لسان عرفا تعبیر دیگری از موت ارادی است. موت ارادی که مستلزم اعراض از مشتهیات نفسانی است به انتقال از حیات نفسانی و ظاهری می انجامد و این انتقال از بُعد ظاهری، نفسانی و خاکی آدمی منجر به ظهور بُعد غیبی و الهی انسان می‌گردد و این مسئله در آرای امام خمینی و مولوی به‌کرات مورد بحث قرارگرفته است. ولادت ثانوی که یک ولادت ربانی است با مرکب عشق، رضا، تسلیم و سرسپردگی خالصانه محقق می‌شود؛ ازسوی‌دیگر در این سلوک متعالی و هجرت از بُعد فرودین به اعلی‌مرتبهٔ وجود، تأییدات الهی نیز درکنار مجاهدهٔ محبانهٔ سالک کارساز است. سالک با عنایت حق بیدار می‌شود و هدف از خلقت را درمی‌یابد و با همین آگاهی در طریق هجرت که در آرای امام خمینی و مولوی نقطهٔ آغاز آن «خویشتن» سالک است قدم برمی‌دارد. ازاین‌رو در تبدیل مزاج روحانی و تجربهٔ موت ارادی، درکنار اختیار انسان، فیض حق نیز از جایگاه مهمی برخوردار بوده و این نقش به‌ویژه در آرای مولوی بیش از اختیار انسان تأثیرگذار می‌شود. در این مقال به تبیین مفهوم تبدیل مزاج روحانی به امکان این تبدیل، راه‌های تحقق آن و غایت آن از منظر امام خمینی و مولوی می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: تبدیل مزاج روحانی، موت ارادی، ولادت ثانوی، هجرت، تکامل

---

* مدیر گروه الهیات-ادیان و عرفان دانشگاه محقق اردبیلی Email: a.ali-ghafari@hotmail.com
** دانشجوی دکتری پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی Email: ailarmaleki0000@gmail.com

دریافت مقاله:۱۳۹۳/۳/۱۵؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۷/۲۶

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

مقدمه

تبدیل مزاج روحانی که عبارت است از تحول انسان از وجوه بشری و نفسانی خویش به وجه الهی، یک فرایند و سلوک اختیاری معنوی است که با سلب جنبه‌های نفسانی وجود سالک به اثبات وجه ربانی وی می‌انجامد. مراد از این تبدیل مزاج همان موت ارادی یا مرگِ پیش از موت طبیعی است که دیدهٔ فرد را به حقایقی که با مرگ بر وی مکشوف می‌گردد می‌گشاید. در آرای امام خمینی و مولوی انسان می‌تواند با تلاش و مجاهدهٔ خویش و دستگیری اولیا - که وجهی از امداد الهی محسوب می‌شود- آرمان ولادت ثانوی که زاده شدن در ساحت متعالی و الهی وجود است و درحقیقت شکوفایی خودِ خداگونه شده و به عبودیت رسیدهٔ خویش است را تحقق ببخشد. امام خمینی و مولوی از تبدیل مزاج روحانی یا ولادت ثانوی که چیزی جز موت ارادی نمی‌باشد تعبیر به هجرت و سلوک می‌کنند؛ هجرتی که نقطهٔ آغازش خود انسان و غایتش فنا در توحید است.

در حدیث معروف: «موتوا قبل ان تموتوا» که منسوب به رسول اکرم(ص) است نیز این هجرت که درواقع مرگِ پیش از فرارسیدن مرگ است و مراد از آن تحقق موت ارادی پیش از فرارسیدن زمان موت طبیعی است تبیین شده و بسیار مورد مراجعهٔ عرفا و صوفیهٔ قرار گرفته است. از موت ارادی به قیامت صغرا نیز تعبیر می‌شود که دربرابر مرگ طبیعی (قیامت کبرا) قرار می‌گیرد و همان معرفت و بصیرتی که منوط به مردن از نشئهٔ دنیا می‌باشد با موت ارادی نیز قابل حصول است. آگاهی و اِشرافی که با موت ارادی نسبت به حقایق عالم به‌دست می آید سالک را بیش از پیش به اهمیت غایت خلقت آدمی متوجه کرده و ازسوی‌دیگر آن حقیقت والایی را که وی با تحقق این بصیرت با آن مواجه می‌شود چنان شایستهٔ عشق‌ورزی می‌یابد که این هجرت با عشق و شیفتگی قرین شده و با مرکب تیزرو و نستوه این دل‌سپردگی به انجام می‌رسد. شایان ذکر است که کشش حق نیز در این فرایند اهمیت دارد؛ بلکه محبت و عشق متقابل که بهتر است از آن به کشش و کوشش تعبیر شود در این هجرت اتفاق می‌افتد. خداوند بندهٔ خویش را مورد تأیید خویش قرار داده و او را به‌سوی این طریق جذب می‌نماید و بنده عاشق‌وار برای رسیدن به او مجاهده کرده و حتی از خویش رها و فانی می‌شود و البته این رهایی شرط اصلی حصول ولادت ثانوی به‌شمار می‌آید.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

تبدیل مزاج روحانی، ولادت ثانوی یا موت ارادی در آرای امام خمینی

در آثار امام خمینی به تعابیری همچون «تبدیل نشئه» است و «سیر کمالی» برمی‌خوریم که ناظر به مسئلهٔ سیر تدریجی‌اند (رک: امام خمینی، ۱۳۷۸الف: ۱۵۳ و۱۵۱). همچنین در اقوال ایشان، سخن از «فعلیّت قوّهٔ کامله انسانیّه» و «استکمال انسانی» به میان آمده است (رک: امام خمینی، ۱۳۷۵: ۱۶۹و ۴۸۵) . عبارات فوق به مرحله یا مراحلی اشاره دارند که طی آن آدمی به‌تدریج در جهت آنچه تبدیل مزاج روحانی یا «ولادت ثانویّه» (عبدالغنی اردبیلی ۱۳۸۵:، ج۳: ۱۶۹) خوانده می‌شود، پیش می‌رود و ساخته می‌شود؛ بنابراین تبدیل مزاج روحانی دلالت بر سازندگی‌های درونی دارد و نزد امام خمینی این نوع سازندگی مقدم بر همهٔ سازندگی‌ها معرفی می‌شود (امام خمینی، ۱۳۶۱،ج۱۱ :۳۷۹). مقصود از سازندگی درونی هجرت از مادون حق به حق است و حاصل این هجرت، قلب ماهیت انسان و دیگرگونه شدن درون اوست و بدین‌سان است که ولادت ثانوی و ملکوتی متحقق می‌شود و مزاج روحانی سالک منقلب می‌گردد؛ مراد از ولادت ثانوی همان «ولادت انسانیّه» است (رک: عبدالغنی اردبیلی، ۱۳۸۵،ج ۳: ۱۵۴) امام خمینی قائل است: «وقتی انوار فطرت با آلوده شدن به احکام طبیعت خاموش می‌شود نیازمند ولادت ثانویّه می‌شویم که ولادت انسانیّه است» (اردبیلی، ۱۳۸۵،ج۳ :۱۶۹) و این ولادت، رجوع عبد به مبدأ وجود و نقطهٔ توحید است.

بر اساس آیهٔ شریف: «**یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّة ارْجِعی إِلی رَبِّک راضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلی فی عِبادی وَ ادْخُلی جَنَّتی**» (فجر: ۳۰- ۲۸)، پس از اینکه نفس از مرتبهٔ امّارگی به مقام اطمینان می‌رسد شایستگی این را پیدا می‌کند که مورد خطاب حق قرار گرفته و به رجوع و بازگشت به‌سوی رب خویش فراخوانده شود. این خطاب به نفسی است که از جهاد اکبر که جهاد با منیّت و انانیت سالک است فارغ گشته و از وجود خود هجرت کرده و آن را بالمرّه رفض کرده است. این مسافر، مسافر به عالم وجود مطلق است (حسینی تهرانی، ۱۴۱۷: ۷۳). دیگرگونه شدن ماهیت انسان در ارتباط با مسئلهٔ تبدیل مزاج روحانی یا ولادت ثانوی ضرورتاً به‌معنای انصراف از توجه و دلبستگی به عالم کثرات و ماسوای حق و بازگشت به‌جانب حق است. به‌عقیدهٔ بیشتر مفسران مقصود از بازگشتی که در این آیه مد نظر است بازگشت به‌سوی خدا یعنی در جوار قرب او جای گرفتن است و این یک بازگشت معنوی و روحانی است نه مکانی و جسمانی؛ در این بازگشت سالک در نهایت رضا و تسلیم، حقیقت بندگی را که گذشتن از همه‌چیز در راه معبود است متحقق می‌سازد (مکارم شیرازی،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

۱۳۸۶، ج۲۶ :۴۹۳). و این‌ها تعابیری از موت ارادی و ولادت ثانوی می‌باشد. امام خمینی معتقد است انسان ولیدهٔ عالم طبیعت می‌باشد و بالطبع دلبستگی به این نشئه دارد،[1] اما این ماهیت باید تبدیل شود تا هدف از خلقت او تحقق یابد، بنابراین تا زمانی که آدمی به عالم کثرات متوجه است هجرت نکرده است (امام خمینی، ۱۳۷۸الف: ۲۲۴). این هجرت و سلوکی که به تبدیل مزاج روحانی سالک می‌انجامد و او را در ساحت متفاوت وجودی متولد می‌کند از منظر ایشان مشروط به خروج از بیت ظلمانی نفس و هجرت از خودی و خودخواهی است (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۶۲۵).

وقتی سخن از تبدیل مزاج روحانی و ولادت ثانوی به‌میان می‌آید مبحث موت ارادی و مرگ اختیاری نیز مطرح می‌شود؛ چون درحقیقت این مفاهیم از یکدیگر متمایز نیستند؛ تولد دوم تعبیر دیگری از مرگ اختیاری است. در تصوف یک تلقی استعاری از موت که مبتنی‌بر رنگ‌ها می‌باشد مطرح می‌گردد. در این تقسیم‌بندی به چهار نوع موت اشاره شده است: موت ابیض، موت اخضر، موت اسود و موت احمر. موت ابیض دلالت بر گرسنگی دارد که این گرسنگی سبب روشنی درون می‌شود. موت اخضر اشاره دارد به پوشیدن لباس ژنده که نماد زهد و قناعت است. موت اسود نوعی وصول به فنای در حق است و با تحمل آزار خلق حاصل می‌شود و موت احمر نیز مخالفت با نفس و سرکوب کردن تمنیات آن است. هر یک از انواع موت به‌گونه‌ای با مقصود ما از موت ارادی پیوند دارد؛ یعنی سالک با تحمل انواع ریاضات از گرسنگی و قناعت و تحمل رنجی که از آزار خلق ایجاد می‌شود به آنجا می‌رسد که نهایتاً نفس و تمنیات آن را سرکوب نماید و این مهم با موت احمر تحقق می‌یابد.

انواع موت که بدان‌ها اشاره شد در ذیل بحث موت ارادی یا مرگ اختیاری قرار می‌گیرند. در کنار مرگ اختیاری، مرگ طبیعی را باید نام برد. امام خمینی به‌تبع عرفا و متصوفه در کنار مرگ طبیعی به موت اختیاری قائل است. ایشان در غالب آثار عرفانی و اخلاقی خویش آنجا که سخن از تهذیب نفس برای وصول به توحید به میان می‌آورد درواقع همین مفهوم را تبیین می‌کند. امام از سازندگی انسان و اصلاح وی، تعبیر به هجرت می‌کند و این هجرت چیزی جز موت ارادی، یعنی مردن انسان از منیّت که به اختیار و انتخاب وی اتفاق می‌افتد نیست (رک: امام خمینی،۱۴۰۰ق: ۵۴). ایشان در شرح و تفسیر «وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً اِلَی اللّهِ وَ...» هجرت از خود به خدا را ذکر کرده و این هجرت را ویژهٔ کسانی می‌داند که از بیت ظلمانی نفس و از نفسانیت به‌سوی خدا و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

رسولش هجرت کرده‌اند تا رسیده‌اند به آنجا که از خود هیچ ندارند یعنی فانی شده‌اند (رک: امام خمینی،۱۴۰۰ق: ۴۷). براین‌اساس موت ارادی چیزی جز تهذیب روح و سازندگی باطنی به‌منظور وصول به توحید نمی‌باشد و این همان تبدیل مزاج روحانی است.

نقش عشق در تبدیل مزاج روحانی

امام خمینی قائل است که انسان به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلقه، عشق می‌ورزد. بنابراین ریشهٔ گرایش انسان به اینکه مزاج روحانی خویش را الهی کند و درنهایت به فنای در توحید که آرمان حیات والای بشری است اتصال یابد از همین جا نشئت می‌گیرد. این عشق‌ورزی او را فطرتاً متوجه خدا و خداگونگی خواهد نمود. از نظر ایشان جمیع سلسلهٔ بشر از سعید و شقی و عالم و جاهل و عالی [و] دانی، مخمّر به این فطرت هستند و هر فردی از افراد بشر، برحسب فطرت، متوجه به کمال و شیفتهٔ خیر و سعادت است (امام خمینی، ۱۳۷۸الف: ۷۷-۷۶)؛ براین‌اساس هر انسانی به گونه‌ای جبلّی گرایش به خدایی دارد که شایستهٔ عشق ورزیدن و پرستیدن است و این گرایش با سایر امور و گرایش‌های فطری ازجمله کمال‌طلبی و جمال‌دوستی و امثال این‌ها ارتباط دارد. آدمی به دلیل گرایش جبلی به کمال مطلق که ساحت آن از هرگونه عیب و نقصی مبرّا باشد دائم در تکاپوست همین گرایش ذاتی، آدمی را به عشق‌های جسمانی و نفسانی نیز متوجه می‌سازد. شهید مطهّری با اینکه مسئلهٔ پرستش را با مقولهٔ عشق یکی می‌داند، قائل است که: عشق، از انسان بنده‌ای می‌سازد که معشوق خود را در جایگاه خداوندی که هستی مطلق است نشانده و خود را دربرابر او نیست و نیستی می‌پندارد (مطهری، ۱۳۷۵: ۹۶).

امام خمینی مقصود و مراد فطرت کمال‌طلب و جمال‌جوی آدمی را، حق‌تعالی می‌داند (امام خمینی، ۱۳۷۸الف: ۹۹). اگرچه مصادیق این گرایش، متفاوت باشند. بنابه قول ایشان: «هر کسی به حسب حال و مقام خود، تشخیص کمال را در چیزی دهد و قلب او متوجه آن شود» (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۱۲۷). براساس آنچه آمد، گرایش فطری به خداوند در آرای امام خمینی منشأ گرایش به تبدیل مزاج روحانی و وصول به ولادت انسانیه است وگرنه تحقق این امور بالاستقلال مورد توجه سالک نمی‌باشد. انسان نه‌تنها طالب هر کمال بی‌نهایتی است که او را تحسین و تحمید وتمجید کند – چنانچه گفته شد آن را در وجود «خدا» می‌یابد– بلکه در اصل خواهان شباهت یافتن به این وجود

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

کامل است. در داستان تمثیلی حی‌بن‌یقضان، تشبّه به واجب الوجود به عنوان مطلوب نهایی انسان مطرح می‌شود (ابن‌طفیل، ۱۳۳۴ :۱۱۳) و زمانی آسوده و راضی خواهد بود که با «خداگونه» شدن، به‌گونه‌ای وحدت‌آمیز خود را به آن وجود کامل واحد مطلق متصل نماید و این‌ها مستلزم هجرت از خود به‌سوی خداست.

در آرای امام خمینی درکنار این عشق فطری که محرک عبد در جهت اتصال به حقیقت مطلق است و نقطهٔ آغاز سلوک الی الله و هجرت از خویشتن عبد محسوب می‌شود، سخن از رضا و تسلیم و سرسپردگی خالصانه بر آستان آن محبوب ازلی نیز به‌میان می‌آید. به‌عقیدهٔ ایشان صاحب مقام رضا نسبت به ذات مقدس حق عشق می‌ورزد و این عشق به تمام نظام عالم – ازآن‌رو که لازمهٔ کمال مطلق است- تسری می‌یابد؛ ازسوی‌دیگر لازمهٔ این عشق ذاتی و رضایت فطری، نارضایتی از جنبهٔ سوائیه – که جهات نقص و ظلمت و عدم است- می‌باشد (امام خمینی، ۱۳۷۸الف: ۱۶۴). امام خمینی عشق را نه‌تنها عامل خلقت بلکه عامل استکمال موجودات به‌سوی خالق نیز ذکر می‌کند؛ یعنی همان‌گونه که حب ذاتی حق، قوس نزول و پیدایش هستی را تحقق می‌بخشد پیمودن قوس صعود و سلوک به‌جانب حق نیز مستلزم عشق است؛ شایان ذکر است که یکی از لوازم عشق الهی مهرورزی به موجودات دیگر می‌باشد (رک: طباطبایی، ۱۳۸۸: ۷۹،۸۹، ۶۳)، اما از نظر امام این مهرورزی می‌بایست از حیث لازمهٔ کمال مطلق بودن موجودات باشد نه اینکه به‌طور استقلالی نگریسته شده و با ایجاد عُلقهٔ افراطی به مانع سلوک الی الله تبدیل شوند.

امکان تبدیل مزاج روحانی و نقش ریاضت و عبادت در تحقق این فرایند

امام خمینی از مسئلهٔ بیداری روحانی و یقظه سخن به‌میان آورده و تأکید می‌کند که گام اول برای هر فردی که بناست سالک این طریق باشد آگاهی از مسئلهٔ مسافر بودن انسان و نیازمندی وی به زاد و راحله است (امام خمینی، ۱۳۷۵ :۹۸). پس از حصول این بیداری، مجاهدت انسان نقش بنیادینی در تحقق موت ارادی و تبدیل مزاج روحانی ایفا می‌کند و بدیهی است که مجاهدت در این راه بدون انجام اعمال قلبی و قالبی میسر نخواهد بود. امام اعمال قلبی را عبارت از اعمالی می‌داند مثل توبه که فطرت را به حالت اولیهٔ خود (فطرت اصیل و مخموره) برمی‌گرداند و اعمالی مثل ذکر یا سایر عبادات بدنی را نیز ازجمله اعمال قالبی می‌داند (امام خمینی، ۱۳۷۸الف:۱۲۳ و۱۲۲). بنابراین نقش طاعت و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

عبادت حق که از مصادیق ریاضت نیز به‌شمار می‌روند در رسیدن به سعادت در آرای امام مورد تأکید قرار می‌گیرد. ایشان عمل صالح را برای تبدیل احوال نفس و حالت ظلمت و جحود آن به نورانیت و تصدیق مفید می‌داند؛ به‌ویژه اینکه در میان اعمال صالح جایگاه ارزنده‌ای برای نماز به عنوان عبادت برتر، فلاح مطلق و خیر الاعمال قائل است (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۱۴۳).

نفسی که براثر ریاضات و اعمال صالح نورانی می‌شود لایق تجلیات غیبیه و ظهور حقایق و معارف در آن خواهد بود، شایان ذکر است که به‌طورکلی اعمال خوب در ملکوت نفس تأثیر دارند، همان‌گونه که اعمال بد در باطن و ملکوت نفس تأثیرگذار هستند (امام خمینی،۱۳۷۳: ۲۰۱). اهمیت عمل و ریاضت در آرای ایشان بسیار محرز است؛ چون اساسی‌ترین ابزار برای «تغییر» انسان قلمداد می‌شود به‌گونه‌ای که غالب اخلاق ناپسند در آدمی به‌واسطهٔ ریاضت از بین می‌رود (رک: امام خمینی، ۱۳۷۸الف:۱۵۰). ازسوی‌دیگر تهذیب اخلاق و کسب ایمان کامل نیز در گرو اعمال و عبادات ظاهری ذکر می‌شود (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۳۸۸).

بنابه اعتقاد امام خمینی ازآنجاکه دنیا دار تغییر و تبدیل است، برای انسان این امکان وجود دارد که تا زمانی که در این نشئه جای دارد مزاج روحانی خویش را تغییر دهد. بنابراین این امر مستلزم مجاهدهٔ بسیار می‌باشد، اما امری ممکن است. سفر به‌سوی حق و هجرت از خود به خدا سفری پرمخاطره ولی درعین‌حال بنا به اعتقاد ایشان با همت مردانه و حریت فکر و بلندی نظر، قابل حصول است (امام خمینی، ۱۳۷۵ :۹۶). اینکه گفته شود یک خُلقی جبلّی و فطری است و قابل تغییر نیست از نظر ایشان مقبول نبوده بلکه تبدیل هر ملکه‌ای به ملکهٔ دیگر در حیطهٔ توانمندی‌های آدمی قرار دارد (امام خمینی، ۱۳۷۸الف:۳۷۹). ایشان امر و نهی شریعت را که به انجام اعمال حسنه امر نموده و از انجام اخلاق فاسده برحذر می‌دارد را دال بر امکان این تغییر و تبدیل ذکر می‌کند.

در مبحث تبدیل مزاج روحانی یا موت ارادی سخن از اختیار و اراده به‌میان می‌آید. بدیهی است که لفظ اراده و اختیار و یا تأکید بر مجاهده جهت حصول این تغییر روحانی دلالت روشنی بر امکان این تبدیل و مبتنی بودن آن بر خواست و اراده و تلاش آدمی دارد. سلوک الی الله و هجرت به‌سوی حق برای حقانی شدن منوط به انتخاب خود انسان است؛ چون به عقیدهٔ امام هر یک از صفات کمالیه با مقابلات آن‌ها بالذات و بالعرض در طینت انسان سرشته شده و انسان در فعلیت

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

بخشیدن به هر یک از آن‌ها در سرحدّ اختیار است و با انتخاب هر یک از این دو راه می‌تواند به سعادت یا شقاوت برسد (امام خمینی،۱۳۷۸الف: ۶۸).

این امر که در آرای امام خمینی یکی از شروط مهم برای سلوک الی الله مجاهدت و ریاضت می‌باشد دلالت دیگری بر امکان تبدیل مزاج روحانی و حصول مرتبهٔ موت ارادی است. حضرت علی(ع) به اینکه امروز روز کار است و روز شمار نیست و فردا روز شمار است و مجال کار نه، اشاره فرموده است (نهج البلاغه: خطبه۴۰). ازسوی‌دیگر در نهج البلاغه به‌کرّات به بهره‌گیری از فرصت اندک دنیا برای پیکار با نفس و آباد نمودن جهان دیگر امر می‌کند و مجاهده و تلاش بنده در تمام این سفارشات به عنوان عنصری مهم در تربیت نفس و سازندگی آن برای آخرت مطرح می‌شود. در آرای امام خمینی فطرت خود انسان مبدأ سعادات و خیرات معرفی می‌گردد و این فطرت مخموره اگر محجوب نگردد – که در این صورت منشأ شرارات خواهد بود- قابلیت این را دارد که آدمی را وارد سلک جنود رحمانی کند؛ این همه دالّ بر این حقیقت هستند که انسان بایستی راه خویش را انتخاب کند و البته با این انتخاب است که روشن خواهد شد که آیا این تبدیل مزاج به ملکوت می‌انجامد و وجود ربانی انسان را متحقق می‌سازد یا او را در سلک جنود شیطان وارد ساخته و به شقاوتش می‌انجامد؟! براساس آنچه ذکر شد مسئلهٔ انتخاب انسان این امر را روشن می‌کند که تبدیل مزاج روحانی که مراد از آن تحقق بخشیدن به بُعد الهی سالک است امری قابل حصول و منوط به تلاش و مجاهدهٔ سالک است.

نقش انبیا و تأییدات الهی

در آرای امام خمینی، نقش انبیا و تأییدات الهی در انتخاب راه سعادت بسیار برجسته است. ایشان هدف انبیا را الهی کردن انسان طبیعی ذکر می‌کند (امام خمینی، ۱۴۰۰ق: ۱۰۳). انبیا آدمی را با ابعاد وجودی او آشنا ساخته و این آگاهی را که وی قابلیت فطری برای رسیدن به سعادت و الهی شدن دارد به وی ارائه می‌کنند. پس از این بیداری و معرفت‌بخشی که به مدد الهی صورت می‌گیرد انسان دست به انتخاب می‌زند .امام به تبعیت از ائمه «هَبْ لی کَمالَ الْانْقِطاعِ إلَیْکَ» می‌گوید و از خداوند انقطاع از ماسوای او را طلب می‌کند. این کمال انقطاع را با اینکه با تلاش خود انسان و قرار گرفتن او در مسیر سیر الی الله قابل حصول می‌داند اما آن را از خداوند می‌طلبد (امام خمینی، ۱۴۰۰ق: ۱۱۵).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

انقطاع از ماسوای حق و هجرت به‌سوی حق همان سازندگی و اصلاح نفس است که خداوند به فیض خویش با ارسال انبیا به تحقق آن مدد می‌رساند و باقی راه به مجاهدت خود انسان بستگی دارد. امام قائل است؛ پس از تربیت انبیا، این انسان که ولیدهٔ عالم مُلک است و حب این نشئه را در دل دارد به ولادت ملکوتی می‌رسد (امام خمینی، ۱۳۷۵: ۴۲۰). انسان پس از تربیت انبیاست که تمام افعالش را جنبهٔ الهی می‌دهد وگرنه وجودی مادی بیش نیست (امام خمینی، ۱۳۷۸ب، ج۸: ۶۶ و ۶۲). امام خمینی معتقد است انسان سالک پس از عمل به شریعت و سنن الهیه و تهذیب باطن (که با اختیار و ارادهٔ او محقق می‌شود و البته این مراحل نیز بی‌توفیق حق اتفاق نمی‌افتد) مجذوب عالم غیب می‌شود و پس از طی این مراحل، سلوک الی الله با دستگیری باطنی غیبی شروع می‌شود و قلب، حق‌طلب شده و از طبیعت منسلخ و به حقیقت منسلک می‌شود (امام خمینی، ۱۳۷۸الف:۴۳)؛ یعنی در کنار عزم و اراده و اختیار سالک، مدد و فیض حق برای وصول به حقیقت از جایگاه برجسته‌ای برخوردار می‌باشد.

امام خمینی تسلیم نزد «اولیای حق» را اصل مهمی در امر خودسازی و تزکیهٔ نفس می‌داند. آدمی ابزار مهمی همچون «مربّی باطنی» که قوهٔ عقل و تمیز اوست در اختیار دارد، اما این ابزار را «مربّی خارجی» که [انبیا] و اولیا هستند تکمیل می‌کنند و در مواردی که عقل آدمی برای کشف آن‌ها راه ندارد اولیای الهی با ابزار «وحی» و «رسالت» به فهم آن‌ها کمک می‌کنند (رک: امام خمینی، ۱۳۷۵: ۴۸۵).

هدف و غایت وصول به موت ارادی

به منظور آگاهی از این امر که چرا عده‌ای برای تبدیل مزاج روحانی خویش و رسیدن به ولادتی جدید در ساحتی الهی و متعالی مجاهده می‌کنند بایستی به هدف خلقت توجه کرد. در قرآن هدف از خلقت انسان (و جن) عبادت شمرده شده و هدف از بعثت انبیا نیز همین است. از نظر امام خمینی رسالت انبیا، الهی کردن انسان مادی می‌باشد و این الهی شدن و جنبهٔ الهی یافتن انسان، هدف و غایت ولادت ملکوتی نیز می‌باشد؛ این ولادت یک تولد ثانوی است که اساساً متفاوت از هستی سابق وی خواهد بود چون این ولادت منجر به پرورش و ظهور بُعد الهی فرد می‌شود. شهید مطهری هدف اصلی زندگی را در منطق اسلام فقط معبود می‌داند و همهٔ اهداف دیگر در خدمت رسیدن

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

انسان به این هدف اصلی قرار می‌گیرند (مطهری، ۱۳۷۵ :۷۶). تولد ثانوی و موت ارادی یا تبدیل مزاج روحانی، یعنی هجرت از خود به خدا و مردن از مرتبه‌ای که در آن عبد هنوز بقایایی از خویشتن را دارد و تجدید حیات یعنی تحقق تولدی نو در منزلگاه و ساحتی که فارغ از اشتغال به خودیت است؛ بلکه تمام وجود سالک که یک وجود جدید و ثانوی است رنگ معبود گرفته و این رنگ معبود گرفتن و او را وجههٔ توجه ساختن و سپس بی‌خبر گشتن از این بی‌خبری یا فنای از فنا همان محو کلی و صعق مطلق است که انسان را از انانیت و انیت خارج می‌کند و او را در طلب معبود به هجرت از ماسوای او سوق می‌دهد. این رهایی از خود، منشأ تمام رهایی‌ها می‌شود (مطهری، ۱۳۶۹: ۹۸).

براساس اندیشهٔ امام خمینی، ضرورت خودسازی که البته چیزی غیراز فرایند تبدیل مزاج روحانی و موت ارادی نمی‌باشد، جهت رسیدن به ولادت ثانویّه است؛ چون ولادت ثانویّه یا همان ولادت انسانیّه چیزی جز رجوع به فطرت نورانی و نخستین پس از اینکه انوار آن آلوده به احکام طبیعت شد نمی‌باشد؛ ازاین‌رو موت ارادی و تبدیل مزاج روحانی در جهت حصول آن پاکی نخستین صورت می‌گیرد. با ولادت ثانویّه، انسانیّت بالقوّه، به فعلیت می‌رسد و تکامل وجودی حاصل می‌گردد.

امام خمینی هدف از خلقت انسان را معرفت حق ذکر می‌کند و آن را سعادتی فوق تمام سعادت‌ها ذکر می‌کند و همه‌چیز را مقدمهٔ وصول به آن می‌داند (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۱۵۵). بدیهی است که معرفت حق که معرفتی قلبی و خالصانه است، چیزی جز استهلاک وجود سالک در حق نمی‌باشد و با این استهلاک، بقایای وجود سالک محو در حق شده و اینجاست که نهایت کمال انسانی متحقق می‌شود. معرفت الله چیزی غیر از رفتن به‌سوی خدا نیست، ازسوی‌دیگر، رفتن انسان به‌سوی خدا، رفتن اوست به‌سوی خودش؛ یعنی رفتن از «خود» ناقص‌تر به «خود» کامل (مطهری، ۱۳۶۹: ۳۴۱). ازسوی‌دیگر معرفت حق همان عبودیت و بندگی برای اوست و پرستش حق جدای از معرفت او نیست. بنا به قول شهید مطهری، انسان خلق نشده تا هرچه بیشتر بداند و بتواند تا اگر دانست و توانست، هدف خلقت تحقق یافته باشد بلکه آفریده شد تا خدا را پرستش کند و پرستش خدا خود هدف است (رک: مطهری، ۱۳۷۵: ۷۶).

علامه مجلسی در شرحی که به حدیثی از امام صادق(ع) آورده، قائل است:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

دل و روح انسان از عالم ملکوت است و بدین جهان پست فرود آورده شده و به تعلقات بدن گرفتار گردیده برای تحصیل کمالات و به‌دست آوردن سعادات چنانچه جامه را بسا که با بعضی کثافات بیالایند تا پس از شست‌وشو سفیدتر و پاک‌تر شود از آنچه که بود و چون روح به شقاوت گروید و به این علایق جسمانیه و شهوات دنیاویه چسبید به حیوانات می‌پیوندد و بلکه گمراه‌تر از آن‌ها گردد... (کلینی، ۱۴۰۰، ج۳: ۲۰۱).

در *کیمیای سعادت* نیز می‌خوانیم:

بدان که دنیا منزلی است از منازل راه دین و راه گذری است مسافران را به حضرت الهیت و بازاری است آراسته بر سر بادیه نهاده تا مسافران از وی زاد خویش برگیرند و مقصود از دنیا زاد آخرت است که آدمی را در ابتدای آفرینش ساده آفرید و ناقص و لکن شایستهٔ آنکه کمال حاصل کند و صورت ملکوت را نقش دل خویش گرداند چنانچه شایستهٔ حضرت الهیت گردد بدان معنی که راه یابد تا یکی از نظارگیان جمال حضرت باشد (غزالی، ۱۳۵۴، ج۱: ۷۱).

تبدیل مزاج روحانی، ولادت ثانوی یا موت ارادی در اندیشه مولوی

تبدیل مزاج روحانی یعنی تغییر صفات ذاتی بشر یا انقلاب ذات که ولادت ثانوی گفته می‌شود. در لسان صوفیه که قیام قیامت منوط به موت می‌باشد غیراز موت طبیعی، با موت ارادی نیز اتفاق می‌افتد و از قیامتی که پس از تحقق موت ارادی حاصل می‌شود به قیامت صغری تعبیر شده است (در مقابل قیامت کبری که با موت طبیعی بر پا می‌شود). انتباه انسان که براساس حدیث: «النّاسِ نِیَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» منوط به موت است، شامل هر دو قسم از موت اعم از ارادی یا طبیعی است (همایی،۱۳۷۴، ج۱: ۲۷۷). ولادت ثانوی و تبدیل مزاج روحانی پایه و شرط اصلی مکتب عرفانی مولوی است. وی پیامبر اسلام(ص) را نمونهٔ شخصیتی ذکر می‌کند که به ولادت ثانوی دست یافته است:

زادهٔ ثانی است احمد در جهان　　صد قیامت بود او اندر عیان

(مثنوی، دفتر۶، بیت: ۲۹)

مراد مولوی از تبدیل مزاج روحانی و ولادت ثانوی، مردن از حیات تیرهٔ جسمانی شهوانی و اخلاق رذیلهٔ نفسانی و زنده شدن به حیات روشن روحانی و خصایل حمیدهٔ انسانی می‌باشد (همایی،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

۱۳۷۴، ج۱ :۲۷۲ و ۲۷۳). این فرایند که همان موت ارادی است، شباهت زیادی به موت اضطراری دارد و موجب ترک علقه‌های روح از بدن می‌شود و حتی قلب نیز از کار می‌افتد (شبستری ۱۳۸۴: ۳۱۴). و این اشاره به نهایت درجهٔ ترک تعلقات قلبی دارد به‌گونه‌ای که مثل مردگان از دلبستگی‌ها و نیازها فارغ می‌گردد.

مولوی می‌گوید وقتی مزاج زشت آدمی تغییر و تبدیل حاصل می‌کند، روشنایی حاصل می‌آید و راه رسیدن به حیات نو منوط به انقطاع از حیات اول است که مراد از آن مزاج زشت می‌باشد.

چون مزاج زشت او تبدیل یافت رفت زشتی از رخش چون شمع تافت
پس حیات ماست موقوف فطام اندکی‌اندک جهد کن تم الکلام
(مثنوی، دفتر۳، ابیات:۴۹- ۴۵)

مقصود از فطام، انقطاع از شهوات جسمانی و عادات ناپسند است که در پی آن حیات دوم متحقق می‌شود (رک: همایی، ۱۳۷۴، ج۱ :۲۷۳). در *شرح التعرف* هلاک کردن نفس و منع کردن هوای نفس و شهوات از او ازجمله معانی‌ای ذکر می‌شود که مربوط به صفت مردگان است؛ چون وقتی نفس مراد و هوای خود را نمی‌یابد یعنی مرده است و حاصل این امر اعراض خلق از اوست و اعراض او از خلق و درنتیجه پس از این هلاک شدن و مرگ نفس از هوای خود، تجدید حیات نفس در جوار حق حاصل می‌شود و در این حیات نو، سّر وی زنده شده و با حق جمع آمده است (مستملی بخاری، ۱۳۶۶: ۱۵۳۱). غنی همین مبحث را چنین تبیین می‌کند که؛ مقصود از مردن پیش از مرگ از میان بردن کلی جنبهٔ ناسوتی و مادی نفس نیست و چنین امری ممکن هم نمی‌باشد، بلکه مقصود رام کردن نفس سرکش به‌دست سالک، از میان بردن صفات رذیله و کسب ملکات فاضله، توجه کامل به جانب حق... و درنهایت مقصود از مرگ به اراده «زندگی در حق» است (غنی، ۱۳۶۹، ج ۲، قسمت اول: ۳۰۷). در *گلشن راز* پس از اشاره به انواع مرگ که شامل مرگِ به اقتضای ذات، مرگ ارادی و مرگ اضطراری می‌باشد، رمز موت ارادی این گونه بیان می‌شود که این موت، عین حیات و زندگی است و بی‌تردید این امر اشاره به ولادتی ثانوی و متفاوت از ولادت اولیه که رنگ جسمانیت و حیوانیت دارد بوده و تحقق این ولادت نیز منوط به مردن از آرزوهای نفس می‌باشد (لاهیجی، ۱۲۷۸: ۴۲۶).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

نقش عشق در تبدیل مزاج روحانی و موت ارادی

عشق و محبت و اشراق در اندیشهٔ مولوی از جایگاهی والا برخوردار است به‌ویژه که این محبت در فرایند خودسازی سالک نقش اساسی ایفا می‌کند چرا که طریق فنا و هلاک نفس و عبور از وجوه بشری با مرکب عشق قابل پیمودن است و عشق تنها مرکبی است که تحمل خستگی و مشقات راهی چنین دشوار را بر سالک سهل می‌گرداند؛ و بلکه اساساً یقظه و بیداری سالک برای مردن از خودِ بشری و حصول خودِ الهی یا فنا شدن در وجه ربانی ره‌آورد محبت و عشقی آتشین است؛ عشقی که به مرگ از خویشتن و به فراموشیِ منِ سالک نینجامد فاقد خیر است چون مرگ از صفات جسمانی و نفسانی سالک است که عاشق را به معشوق رهنمون می‌شود (رک: شیمل، ۱۳۷۵: ۲۳۹). رسیدن به یقین شهودی، یافتن آسایش در جوار محبوب ازلی و سایر مقاصد روحانی منحصر به برخورداری از عشق خالصانه است و این عشق که عشقی ربانی است خورشید کمال می‌باشد.

عشق ربانی است خورشید کمال　　امر نور اوست خلقان چون ظلال
عشق ز اوصاف خدای بی‌نیاز　　عاشقی بر غیر او باشد مجاز
(مثنوی، دفتر۶، ابیات۳۱ و ۱۹)

به‌هرروی مولوی در مسئلهٔ تزکیه و تربیت باطنی و تهذیب نفس و نیل به معراج روح محبت و عشق را عاملی بسیار موثر می‌داند (رک: زرین‌کوب، ۱۳۷۷ :۱۳۷)؛ و عشق را دوای نخوت و ناموس وصف می‌کند که پوزبند وسوسه است و رهاکننده از حرص و عیب.

هر که را جامه ز عشقی چاک شد　　او ز حرص و عیب کلی پاک شد
(مثنوی، دفتر۱، بیت: ۲۲)
پوزبند وسوسه عشق است و بس　　ورنه از وسواس کی رسته است کس
(مثنوی، دفتر۵، بیت: ۲۱)

مولوی سقام عشق را عین صحت می‌داند و رنج‌های آن را برتر از راحتی و بلکه مورد حسرت راحتی و آرامش ذکر می‌کند و مشقات و تلخی‌های آن را بهتر از سلامت و صحت می‌یابد.

پس سقام عشق جان صحّت است　　رنج‌هایش حسرت هر راحت است
خوب‌تر زین سم ندیدم شربتی　　زین مرض خوش‌تر نباشد صحّتی
(مثنوی، دفتر۶، ابیات: ۱۱و ۶)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

بنابراین عشق و نیستی در کنار هم می‌توانند رهایی از امراض نفسانی را تحقق ببخشند وگرنه حصول موت ارادی بی‌مرکب عشق ممکن نخواهد بود (رک: همایی، ۱۳۷۴، ج۲: ۷۹۳- ۷۹۲). البته شایان ذکر است که این عشق الهی است، لیکن الهی بودن مانع از آن نمی‌شود که کسوت بشری نداشته باشد؛ به‌هرحال این عشق مقصد الهی دارد و راهش راه توحید است اگرچه از مجرای ناسوتی به الله برسد.

ای بسا کس را که صورت راه زد قصد صورت کرد و بر الله زد

(مثنوی، دفتر۲، بیت: ۱۳۶)

امکان تبدیل مزاج روحانی و نقش ریاضت و عبادت در تحقق این فرایند

در عرفان مولوی عبادت و ریاضت با شور و عشق و جذبه و سماع جمع می‌شود؛ یعنی در کنار مؤلفهٔ عشق و یا تکیه بر مردان کامل که به مدد ارشاد ایشان طریق الهی شدنِ این انسان خاکی میسّر می‌شود، سخن از مجاهده و ریاضت نیز به‌میان می‌آید (رک: سجادی، ۱۳۷۴: ۱۵۲) و شکستن جان جسمانی برای تحصیل جان لطیف روحانی که با تولدی ثانوی حاصل می‌شود منوط به ریاضت سالک عاشق بوده و بی‌آن قابل دسترسی نمی‌باشد. بنابراین عمل پاک و مخلصانه و اعراض از شهوات نفسانی و عبور از مطلوبات فناپذیر حسی، که بدون ریاضت و عبادت حاصل نمی‌شود بهایی است که سالک برای رسیدن به حقیقت و معشوق ازلی خویش بایستی بپردازد.

از نظر مولوی طاعات و عبادات ظاهری اگر تکرار شوند ملکهٔ نفسانی شده و سبب تبدیل مزاج روحانی می‌شوند. اجرای احکام شرع در حکم پرهیزی است که مقدمهٔ دفع مرض شده ولی درعین‌حال بایستی به مرحلهٔ حقیقی عبادت نیز برسد و آنچه در صورت ظاهر است به مقام فعلیت ایمان و فضایل اخلاقی برسد (همایی، ۱۳۷۴، ج۱: ۲۷۸). یعنی ضمن اینکه عبادت و التزام به شرع در اندیشهٔ مولوی جایگاه مهمی دارد، در انجام این عبادت از قشر و سطح باید عبور کرده به مرحلهٔ ایقان و ایمان نیز برسد. به‌هرروی وقتی عشق عنصر اساسی موت ارادی و انقلاب ذات سالک می‌شود بدیهی است که این عنصر آتشین از ریاضت و مجاهده و عبادت تهی نخواهد بود؛ زیرا شرط قبولی عشق در آستان محبوب معشوق عبور از خویشتنِ خویش و مردن از حیات حسی بشری است و این مهم مستلزم تحمل مشقات راه و سرسپردگی به معشوق است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

بنابرآنچه ذکر شد ریاضت و عمل بایستی به شور و اشراقی که به خلوص و ایمان راهبر است آمیخته گردد در غیر این صورت عملی ظاهری بوده و در روح اثرگذار نخواهد بود. این‌گونه اعمال صوری که فاقد شور اخلاص هستند به تبدیل مزاج روحانی و نفسانی منتهی نگشته و سعادت و رستگاری را تحقق نمی‌بخشند و در قیامت نیز سودمند نخواهند بود (همایی، ۱۳۷۴، ج۱: ۲۸۹).

نقش انبیا و تأییدات الهی

عشق و ریاضت و مجاهدهٔ سالک عنصر مهمی برای تبدیل مزاج روحانی به‌شمار می‌رود اما خودِ این عشق کششی ازسوی معشوق است (رک: زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۱۳۷)؛ بنابراین مدد و تأییدات الهی ضمن اینکه به طریق باطنی و با ایجاد کیمیای عشق به سالک می‌رسد و زمینه را برای تبدیل مس وجود وی به زر مهیا می‌سازد از وجهی دیگر نیز این فیض ربوبی را به سالک می‌رساند و آن اولیا و مردان حق می‌باشند. ایشان قدرت تصرف در نفوس بشر را داشته و قادر به تبدیل مزاج روحانی اشخاص هستند و نجات از رذایل نفسانی و شرور و خبائث اخلاقی به مدد قدرت ولایت ایشان حاصل می‌شود (همایی، ۱۳۷۴، ج۱: ۲۸۹).

و اندر این یم ماهیان پُر فنند — مار را از سحر ماهی می‌کنند
گر تو ماری شو قرین ماهیان — تا شوی چون ماهیان در یم روان

(مثنوی، دفتر۳، ابیات: ۱۶- ۱۵)

ابیات دیگر مولوی در باب ولایت و اینکه مرتبهٔ تبدیل مزاج روحانی بی‌مدد مقام قدسی ولایت حاصل نمی‌شود و رهایی از غبار حیات خاکی بسته به دریافت فیوضات ولایی است دربارهٔ امام علی(ع) بیان شده است.

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای — شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد — آب علمت خاک ما را پاک کرد
بازگو دانم که این اسرار هوست — زانکه بی‌شمشیر کشتن کار اوست

(مثنوی، دفتر۱، ابیات:۲۷- ۲۵)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

مولوی معتقد است مردان کامل، روح‌هایی رسته از قفس‌های تعلقات جسمانی و حسی‌اند به این معنا که این راهبران، خود پیش از اینکه دستگیر سالکان راه فنا باشند به موت ارادی واصل شده و از قفس تن رسته‌اند و این‌ها رهبران شایسته‌ای هستند (همایی، ۱۳۷۴، ج۱: ۱۲۹).

مرغ کو اندر قفس زندانی است　　می‌نجوید رستن از نادانی است
روح‌هایی کز قفس‌ها رسته‌اند　　انبیا و رهبر شایسته‌اند
(مولوی، دفتر۱، ابیات: ۱۴- ۱۳)

براساس آنچه ذکر شد فیض ربانی که انقلاب ذات و تبدیل مزاج روحانی به مدد آن حاصل می‌شود، به واسطهٔ اشخاصی که اتصال به حق دارند و خود به فنای وجود مقید در هستی مطلق نایل شده‌اند به سالک می‌رسد و گفتنی است که وظیفهٔ سالک نیز سرسپردگی و تسلیم در محضر قدرت ولایی و شیخ راهبر است و بی‌فقر و نیاز صرف و اظهار تسلیم، دریافت این فیض ناممکن خواهد بود. مولوی این معانی را در داستان طوطی و بازرگان و اینکه نیاز و فقر و تسلیم طوطی عامل رهایی او شد بیان کرده است (همایی، ۱۳۷۴، ج۱: ۲۷۷-۲۷۶).

معنی مردن ز طوطی بُد نیاز　　در نیاز و فقر خود را مُرده ساز
تا دم عیسی تو را زنده کند　　همچو خویشت خوب و فرخنده کند
(مثنوی، دفتر۱، ابیات:۳۲- ۳۱)

موت ارادی که مزاج معنوی سالک را الهی می‌کند جز با از بین بردن خوی حرص و شهوت و وساوس شیطانی و سایر رذیله‌های اخلاقی حاصل نمی‌شود. ازسوی‌دیگر مهار این خُلقیات ناپسند منوط به عنایات ویژهٔ حق است. بدین‌سان در اندیشهٔ مولوی یاد حق ازیک‌سو و تسلیم نزد اولیای خدا ازسوی‌دیگر عامل عمدهٔ رهایی سالک از رذایل و درنتیجه وصول به موت ارادی که جایگاه فنای محبّانهٔ سالک در حق است می‌باشد (رک: همایی، ۱۳۷۴، ج۲: ۷۸۱).

هدف و غایت وصول به موت ارادی

در اندیشهٔ مولوی به‌کرّات برمی‌خوریم به اینکه گریز از حیات حسی، که با بال عشق صورت می‌گیرد طلب می‌شود؛ این رهایی به دعوت خوبان و با کشش از جانب غیب تحقق می‌یابد و عاشق از مس وجود به معدن که آسمان قدسی و مقام تخلّی از نقایص حیات حسی است واصل می‌شود.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

هله ای حیات حسی بگریز هم ز مسّی سوی آسمان قدسی که تو عاشق مهینی
ز برای دعوت جان برسیده‌اند خوبان که بیا به معدن وکان بهل این قراضه چینی
(مولوی،۱۳۷۴، ج۲، غزل: ۲۸۳۶)

بر این اساس در مقام نیستی، عاشق از بشریت خویش می‌میرد و با این فنا و مرگ به ادراک حقیقت می‌رسد.

هرکسی که متلاشی شود و محو زخویش بسوی او کند از عین حقیقت نظری
(مولوی،۱۳۷۴ ، ج۲، غزل: ۲۸۹۱)

بنابه عقیدهٔ مولوی هیچ روزنه‌ای از عالم غیب بر انسان گشوده نمی‌شود مگر پس از شکستن جان حسی. جان حسی درهم شکسته می‌شود تا دریچه‌های معرفت حقیقت بر وی گشوده شده و وجه ربانی سالک زنده شود؛ در این صورت است که عبودیت نیز به عنوان هدف آفرینش تحقق می‌یابد.

اندر شکست جان شد پیدا لطیف جانی چون این جهان فرو شد وا شد دگر جهانی
(مولوی،۱۳۷۴، ج۲: غزل:۲۹۵۷)

سالک که با موت ارادی به ولادت ثانوی می‌رسد به تجرید محض نائل آمده و افضل از همهٔ کائنات می‌شود.

چون دوم بار آدمی زاده، بزاد پای خود بر فرق علت‌ها نهاد
علت اولی نباشد دین او علت جزوی ندارد کین او
می‌پرد چون آفتاب اندر افق با عروس صدق و صورت ، چون تتق
بلکه بیرون از افق وز چرخ‌ها بی‌مکان باشد چو ارواح و تهی
بل عقول ماست سایه‌های او می‌فتد چون سایه‌ها در پای او
(مثنوی، دفتر ۲، ابیات: ۳۵۸۰- ۳۵۷۶)

با این ولادت، مزاج روحانی آدمی تبدیل و تغییر حاصل می‌کند. مرگ اختیاری سبب می‌شود که انسان بار دیگر متولد شود و چشم به جهان معنا و حقیقت عالم بگشاید (رک: مثنوی، دفتر۳، بیت: ۳۵۷۶). به‌عقیدهٔ مولوی پیامبر اسلام، نمونهٔ اعلای این تولد دوم است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

زادهٔ ثانی است احمد در جهان صد قیامت بود او اندر عیان

(مثنوی، دفتر۶، بیت: ۷۵۶)

این تولـد دوم که نتیجهٔ مرگ اختیاری است مزاج روحانی آدمی را تبدیل می‌کند. انسان وقتی به حیات برین برسد مزاج روحی و خُلقی او نیز ارتقا می‌یابد به‌گونه‌ای که دیگر به طعام‌های نفسانی توجه نمی‌کند وکردار و پندار تیرهٔ خود را در آب زلال صفا و یکرنگی می‌شوید (رک: مثنوی، دفتر۳، ابیات:۴۷- ۴۳). کسی که از نفسانیّات خود بمیرد و به مرگ اختیاری برسد به معنویت جاوید دست خواهد یافت و بر زبان چنین کسی اسرار حق جاری است و این مرگ، سرچشمهٔ حیات و زندگی است (رک: مثنوی، دفتر۳، ابیات: ۳۳۶۵- ۳۳۶۴).

راه رسیدن به حیات راستین، رَستن از قید حصارهای مادی است تا بتوان به حیات معنوی دست پیدا کرد. اگر همچون گیاه بستهٔ زمین باشیم دربرابر وزش بادهای مختلف آسیب‌پذیر خواهیم بود (رک: مثنوی، دفتر۳، ابیات: ۱۲۸۳- ۱۲۸۰).

مرگ اختیاری همان حیات حقیقی در لباس مرگ است، اما اگر بدان نرسیم اگرچه به ظاهر زنده‌ایم ونَفَس می‌کشیم ولی درواقع مرده هستیم (رک: مثنوی، دفتر۵، بیت: ۴۱۳۵). از دیدِ مولوی مرگ اختیاری از مرگ اجباری به مراتب دشوارتر است. استدلال وی دراین‌باره این است که کسی که به‌طور اجباری تن به مرگ طبیعی می‌دهد از یک جهت، مرگ را تنها یک بار می‌چشد که در قرآن هم آمده است که «همه کس مرگ را می‌چشد» (رک:آل‌عمران: ۱۸۵). اما اهل سلوک و آنان که خود را ملزم به ترک تعلقات می‌دانند بارها این مرگ را تجربه می‌کنند و به قول مولوی صوفیان از صد جهت فانی می‌شوند (رک: مثنوی، دفتر۶، ابیات:۱۵۴۴- ۱۵۴۳). در نگاه مولوی زندگی به‌معنی نفس کشیدن نیست. زندگی همان تولد دوباره و راهیابی به ملکوت آسمان‌هاست. یعنی از حیات تیرهٔ نفسانی مردن و در عرصهٔ فضایل اخلاقی و روحی تولد یافتن. با این نگاهِ وی، بسیاری از زندگان، مرده به‌شمار می‌آیند (رک: مثنوی، دفتر۳، ابیات: ۳۸۳۹- ۳۸۳۷). مرگ اختیاری با مرگی که منجر به رفتن در گور می‌شود تفاوت دارد. این مرگ، رفتن در نور است نه در گور. مرگ اختیاری تبدیل صفات و حالات قبلی است از حیات تیرهٔ نفسانی به حیات طیّبه و به قول جلال‌الدین از زنگی به رومی مبدل شدن.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

تطبیق آرای امام خمینی و مولوی
در باب تبدیل مزاج روحانی و ولادت ثانوی

الف. وجوه همسانی

۱. در هر دو اندیشه مسئلهٔ تبدیل مزاج روحانی امری امکان‌پذیر معرفی می‌شود؛
۲. نقطهٔ آغاز این فرایند خروج از منیت و اعراض از هواهای نفسانی است؛
۳. در کنار مسئلهٔ ریاضت و مجاهدت، تأییدات حق و دستگیری اولیا نیز برای حصول ولادت ثانوی اهمیت دارد؛
۴. سالک برای رسیدن به ولادت ثانوی که ولادتی روحانی و الهی است با پای عشق و اخلاص طی طریق می کند؛
۵. غایت ولادت ثانوی و تبدیل مزاج روحانی که امری متمایز از موت ارادی نمی‌باشد، ارتقای سالک در جهت حیات الهی و از همه مهم‌تر تحقق غایت خلقت است.

ب. وجوه ناهمسانی

۱. تأکید بر عشقی که الهی است اما نمی‌تواند از رنگ و بوی مجاز نیز خالی باشد در آرای مولوی بیش از آرای امام خمینی مطرح می‌شود.
۲. از منظر امام خمینی سالک برای تحقق ولادت ثانوی از اختیار بیشتری برخوردار است و حال آنکه این امر در آرای مولوی کمرنگ‌تر می‌شود.
۳. تأکید بر نقش مرشد و راهنما و مردان کامل برای دستگیری سالک در آرای مولوی بیش‌از آرای امام خمینی نمود دارد درحالی‌که در آرای امام خمینی این نقش اساساً برعهدهٔ انبیا می‌باشد و تسلیم نزد این مربیان باطنی مهم تلقی می‌شود تا مرشد به‌معنای صوفیانهٔ آن.

نتیجه

ازآنجاکه براساس آیهٔ شریفهٔ: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات:۵۶)، هدف از خلقت انسان (و جن) پرستش و عبودیت حق معرفی می‌شود ، آدمی از زمانی که پا به عرصهٔ وجود می‌نهد بایستی در راستای تحقق این هدف که برای وی کمال و آرمان محسوب می‌شودگام بردارد. کسب آگاهی و معرفت در باب این غایت به مدد دستگیری انبیا و اولیا برای آدمی حاصل می‌گردد و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

سپس این انسان است که راه خویش را انتخاب می‌کند؛ که آیا در راه تحقق بندگی حق و معرفت وی و سرسپردگی بر آستان توحید رود یا راه شقاوت بپیماید. همان‌طور که از قول امام خمینی نقل شد، آدمی در آغاز از انسانیت بالقوه برخوردار است و بایستی با مجاهده‌ای که پس از آگاهی، معرفت و بیداری وی حاصل می‌شود در جهت به فعلیت رساندن این انسانیت برآید.

مزاج انسان در ابتدا نفسانی و حیوانی است و بعدهاست که با مجاهدهٔ اختیاری وی ازیک‌سو و با تأییدات و امداد الهی ازسوی‌دیگر، این مزاج، الهی و روحانی می‌شود و این مسئله هم در اندیشهٔ امام و هم در آرای مولوی بیان شده است. آدمی در حیات دنیوی مانند مسافری است که برای نشئه‌ای دیگر زاد و راحله اندوخته می‌کند. همان‌طور که اِشراف یافتن بر حقایق نشئهٔ اخروی منوط به مرگ طبیعی یا قیامت کبرا است، ادراک آن حقایق از طریق موت ارادی نیز که قابل حصول برای یک انسان خاکی است ممکن می‌باشد. به‌هرحال هر دو قسم از مرگ، معرفت‌بخش هستند و انسان پیش از مواجهه با سرنوشت ابدی خویش فرصت تجربهٔ آن جهانی را در نشئهٔ دنیوی با هجرت نمودن از خویشتن و اعراض از تعلقات خاطر نفسانی و دنیوی به‌دست می‌آورد.

در فرایندی که به میلادی نو می‌انجامد و امام خمینی و مولوی از آن به ولادت روحانی و تبدیل مزاج نفسانی یا روحانی تعبیر نموده‌اند خلوص، رضا، تسلیم و عشق در کنار ریاضت و مجاهدهٔ خود سالک نقش تعیین کننده‌ای برعهده می‌گیرد و این مؤلفه‌ها بی‌مدد الهی کارساز نخواهند بود؛ بنابراین، این حق است که کشش لازم جهت پیمودن این طریق را ایجاد می‌کند و هم خود اوست که عشق، توفیق و بیداری را به سالک اهدا و الهام می‌کند.

همان‌گونه که از منظر امام خمینی سیر تزکیه و اصلاح نفس که به‌تدریج به تبدیل نشئه می‌انجامد همان فرایند «خودسازی» است که در طی آن فرد خود را می‌سازد تا دوباره متولد شود، در آرای مولوی نیز تبدیل مزاج روحانی یک چنین فرایندی است و آدمی همچون مسافری می‌باشد که از نشئهٔ طبیعت که عالم ظاهر است به باطن عالم سفر می‌کند.

پی‌نوشت

وقتی سخن از دلبستگی و علاقه به دنیا به‌میان می‌آید مراد و مقصود توجه بیش از آن حدی است که در نشئهٔ دنیوی به منظور حفظ حیات بدان نیاز است و چیزی هم که مذموم است توجه افراطی است که به مرحلهٔ علاقمندی رسیده. به‌هرحال انصراف کلی از این نشئه، تا زمانی که انسان در آن حیات دارد مقدور نمی‌باشد.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

کتاب‌نامه

- قرآن کریم
- ابن‌طفیل. (۱۳۳۴)، *زندهٔ بیدار: حی‌بن‌یقظان*، ترجمه بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اردبیلی، عبدالغنی. (۱۳۸۵)، *تقریرات فلسفه امام خمینی*، چاپ دوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- سجادی، ضیاءالدین. (۱۳۷۴)، *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*، چاپ چهارم،تهران: سمت.
- شبستری، نجم‌الدین محمود. (۱۳۸۴)، *راز دل: شرحی بر منظومهٔ گلشن راز*، تقریر بیانات طباطبایی، تقریر و تکمیل و توشیح علی سعادت‌پرور، تهران: احیاء کتاب.
- شیمل، آن ماری. (۱۳۷۵)، *ابعاد عرفانی اسلام*، چاپ دوم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷)، *ارزش میراث صوفیه*، چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- حسینی تهرانی، محمدحسین. (۱۴۱۷)، *لب الباب: در سیروسلوک اولی‌الالباب*، چاپ هفتم، مشهد: علامه طباطبایی.
- امام خمینی، روح‌الله. (۱۳۷۵)، *شرح چهل حدیث*، چاپ نهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشرآثار امام خمینی.
- ـــــــــــــ . (۱۳۷۸الف)، *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، چاپ سوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشرآثار امام خمینی.
- ـــــــــــــ . (۱۳۷۳)، *آداب نماز (آداب الصلاة)*، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ـــــــــــــ . (۱۳۸۵)، *سر الصلوة*، چاپ دهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشرآثار امام خمینی.
- ـــــــــــــ . (۱۴۰۰ق)، *تفسیر سوره حمد*، تهیه و تنظیم علی‌اصغر ربانی خلخالی، قم: دفترانتشارات اسلامی.
- ـــــــــــــ . (۱۳۶۱)، *صحیفه امام خمینی*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- کلینی، محمدبن‌یعقوب. (۱۴۰۰). *الاصول من الکافی*، به قلم محمدباقر کمرئی، چاپ پنجم، تهران: کتاب فروشی اسلامیه.
- طباطبایی، فاطمه. (۱۳۸۸)، *سخن عشق: دیدگاه‌های امام خمینی و ابن‌عربی*، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

- غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۶۵)، *منهاج العابدین*، ترجمه عمربن‌عبدالجبار، مقدمه و تصحیح و تعلیق احمد شریعتی. تهران: امیرکبیر.
- ـــــــــــــــ . (۱۳۵۴)، *کیمیای سعادت*، به‌کوشش حسین خدیوجم. تهران: سخن پارسی.
- غنی، قاسم. (۱۳۶۹)، *بحث در آثار و افکار و احوال حافظ*، چاپ پنجم، تهران: زوار.
- لاهیجی، محمد. (بی‌تا)، *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*، کیوان سمیعی، تهران: محمودی.
- مستملی بخاری، اسماعیل‌بن‌محمد. (۱۳۶۶)، *شرح التعرف لمذهب التصوف*، ربع چهارم، مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: اساطیر.
- مطهّری، مرتضی. (۱۳۶۹)، *انسان کامل*، چاپ چهارم، تهران: صدرا.
- ـــــــــــــــ . (۱۳۷۵)، *فطرت*، چاپ هشتم، تهران: صدرا.
- ـــــــــــــــ . (۱۳۷۵)، *تکامل اجتماعی انسان*، چاپ دهم. تهران: صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۶)، *تفسیر نمونه*، چاپ سی‌وچهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۳)، *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکلسون، چاپ پنجم، تهران: بهزاد.
- ـــــــــــــــ . (۱۳۷۴)، *کلیات دیوان شمس*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: ربیع.
- نسفی، عزیزالدّین. (۱۳۷۹)، *الانسان الکامل*، ترجمه مقدمه ضیاءالدّین دهشیری، با پیشگفتار هانری کربن، تصحیح و مقدمه ماریژان موله، تهران: طهوری.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۴)، *مولوی نامه* (مولوی چه می‌گوید؟)، چاپ هشتم، تهران: هما.
- همدانی، سید علی. (۱۳۷۵). *رساله السبعین فی فضایل امیر المومنین*، ترجمه محمد نیری، شیراز: نوید.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]